

میراث برژینسکی در عرصه حکمرانی

غلامحسین یوسفی کویایی *

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال هجدهم، شماره 2، پیاپی 70، تابستان 1396؛ صفحات 57-96

تاریخ دریافت: 1396/05/03 تاریخ پذیرش نهایی: 1396/05/30

چکیده

«زیگنیو کازیمیرز برژه ژینسکی» مشهور به برژینسکی که همزمان با انقلاب اسلامی ایران، مشاور امنیت ملی جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا بود یکی از شناخته‌شده‌ترین سیاستمداران ینگه دنیا در کشورمان محسوب می‌شود. این ژئواستراتژیست لهستانی نه تنها نفوذی بی‌چون و چرا بر سیاست خارجی کاخ سفید در دولت‌های پس از کارتر تا دوران اوباما داشت، بلکه به‌رغم عجین شدن نامش با شکست‌های سیاست خارجی دولت کارتر، از انقلاب ایران گرفته تا اشغال افغانستان توسط شوروی، اغلب روندهای مزورانه فعلی سیاست خارجی واشنگتن توسط او بنیان گذاشته شد و از این جهت بر همتای جمهوری‌خواهش، «هنری کیسینجر» مزیت داشت.

وی نه تنها معرف مکتب امپریالیسم نولیبرالی آمریکا بود، بلکه تا لحظه چشم فرو بستن از دنیا، شاخص‌ترین دموکرات نومحافظه‌کار نیز شناخته می‌شد.

دیدگاه‌های آتش‌افروزانه و طرح‌های نواستعماری برژینسکی را در جهان معاصر در قالب هرج و مرج ناشی از گروه‌های تروریستی تکفیری شاهد هستیم که خود او در فاصله سال‌های 1977 تا 1981 که مشاور امنیتی ارشد کارتر بود، شالوده‌اش را به‌منظور مهار انقلاب اسلامی به‌عنوان بدلی برای اسلام انقلابی معرفی شده در ایران ریخته بود. نقش برژینسکی به‌عنوان نظریه‌پرداز، دامن زدن به تروریسم تکفیری به‌نام اسلام و در راستای پروژه آشوب جهانی با هدف حفظ هژمونی آمریکایی در دنیایی بحران‌زده غیرقابل انکار است؛ تا جایی که بعد از حملات 11 سپتامبر در ایالات متحده توسط هموطنان خود به‌دلیل دست داشتن در ایجاد طالبان و القاعده آماج انتقادات قرار گرفت.

واژگان کلیدی

برژینسکی، حکمرانی، امپریالیسم، ژئواستراتژی، 11 سپتامبر



زیگنیو برژینسکی که در میان دوستان و همکارانش به «زیگ» معروف بود، در 28 مارس 1928 در شهر ورشو لهستان متولد شد. خانواده وی که نشان «ترابی» را به خود اختصاص می‌دهند، اصالتاً از اهالی «برژزانی گالیسیا» (Galicia) بودند و به نظر می‌رسد عنوان خانوادگی وی از نام همین شهر برداشت شده است. پدر وی، «تادوسز برژینسکی» (Tadeusz Brzeziński) یک دیپلمات لهستانی بود که از سال 1931 تا 1935 به آلمان اعزام و از سال 1936 تا 1938 به اتحادیه جماهیر شوروی گسیل داشته شد که دقیقاً مقارن با «تصفیه بزرگ» (Purge Great)، «جوزف استالین» بود. وی در سال 1938 نیز مأموریت یافت تا به کانادا سفر کند. زیگنیو برژینسکی با یک مجسمه‌ساز چک - آمریکایی به نام «امیلی بنیس» (Emilie Benes) (نوه دومین رئیس‌جمهور چکاسلواکی، ادوارد بنیس) ازدواج کرد و از او صاحب سه فرزند شد. پسر بزرگ او «مارک برژینسکی» (متولد 1965) یک وکیل است که در شورای امنیت ملی کلینتون خدمت کرد و کارشناس مسائل روسیه و جنوب شرق اروپا بود. وی همچنین از شرکای شرکت «مک‌گویر وودز» (McGuire Woods LLP) است. دختر وی، «میکا برژینسکی» (متولد 1967)، مجری تلویزیونی است و اجرای برنامه صبحگاهی شبکه ام.اس.ان.بی.سی یعنی «مورنینگ جو» (Morning Joe) را برعهده دارد. پسر کوچک‌تر او «ایان برژینسکی» (Ian Brzezinski)، معاون وزیر دفاع در امور اروپا و ناتو بود و کارفرمایی شرکت «بوز آلن همیلتون» (Booz Allen Hamilton) را برعهده دارد. ایان برژینسکی به‌عنوان عضو برجسته «برنامه امنیت بین‌المللی» (International Security Program) و کارشناس «گروه مشاورین استراتژیک شورای آتلانتیک» (Atlantic Council's Strategic Advisors Group) نیز فعالیت می‌کند.

زیگنیو پس از به اتمام رساندن مقطع ابتدایی تحصیل در مونترال در سال

1945 وارد «دانشگاه مک‌گیل» (McGill University) شد و هر دو مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را (به ترتیب در سال‌های 1949 و 1950) از این دانشگاه کسب کرد. پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد وی روی ملیت‌های مختلف اتحاد جماهیر شوروی تمرکز داشت. برژینسکی در نظر داشت تحصیلاتش را در رشته پدرش در انگلستان ادامه دهد و برای فعالیت در عرصه دیپلماتیک در کانادا آماده شود؛ اما از آنجا که بورسیه شامل حال او نمی‌شد - این بورسیه تنها برای اتباع انگلیسی فراهم بود - نقشه او برای ادامه راه پدر به نتیجه نینجامید. پس از آن، برژینسکی به دانشگاه هاروارد رفت و برای اخذ مدرک دکتری خود به موضوع اتحاد جماهیر شوروی پرداخت و سعی کرد ارتباط میان انقلاب اکتبر، «ولادیمیر لینن» و اقدامات «جوزف استالین» را تبیین و تحلیل کند. وی سرانجام در سال 1953 مدرک دکتری خود را کسب کرد.

مهم‌ترین سیاست‌گذاری‌ها

1. مشاوره‌های برژینسکی به کندی در خصوص بحران موشکی کوبا را می‌توان نخستین ورود وی به عرصه سیاست خارجی آمریکا دانست. از برژینسکی به‌عنوان فردی نام برده می‌شود که در حل و فصل بحران موشکی کوبا که آمریکا و شوروی را تا وقوع جنگی اتمی پیش برد، نقش پررنگی ایفا کرده است. (غفاری، 57:1396)

2. در دهه 1960 برژینسکی که در شورای سیاست‌گذاری وزارت خارجه مشغول به کار بود، «استراتژی رویارویی مسالمت‌آمیز» را به منظور تضعیف بلوک شوروی و تشویق رئیس‌جمهور جانسون طراحی کرد؛ رویارویی مسالمت‌آمیز که در اکتبر 1966 به‌عنوان استراتژی کلان آمریکا پذیرفته شد، تشنج‌زدایی را در رأس اقداماتی قرار داد که برای تجدید اتحاد آلمان صورت گرفت و از این رو به‌عنوان اولویت شماره یک آمریکا مطرح شد. (2017, Doubek)



3. در دهه 1970 و 1980 یعنی اوج فعالیت در عرصه سیاست، برژینسکی تشکیل گروه سه‌جانبه را به منظور هر چه نزدیک‌تر ساختن آمریکا، ژاپن و اروپا کلید زد. این سه بازیگر به‌عنوان پیشرفته‌ترین قدرت‌های اقتصادی دنیا، جمعیتی را در خود جای می‌دادند که همکاری ایشان می‌توانست مانع سختی در برابر دنیای کمونیست به‌وجود آورد.

4. برژینسکی در دوران خدمت خود در کاخ سفید، اصلی‌ترین توان خود را بر روی مبارزه با کمونیسم در شوروی و اروپای شرقی و بر محوریت حقوق بشر به‌عنوان ابزاری برای قرار دادن اتحاد جماهیر شوروی در موضع انفعال متمرکز کرد.

5. برژینسکی به همراه جیمی کارتر، انعقاد قرارداد کمپ دیوید و صلح بین اسرائیل و مصر را رقم زد. دور ساختن مصر از شوروی سابق را نیز باید از جمله اهداف وی در همین زمینه ارزیابی کرد.

5. برژینسکی با تلاش‌های فراوان و خستگی‌ناپذیر، نهضت اتحاد لهستان و مبارزان افغانی را در برابر حمله شوروی تقویت و نظام کمونیستی را زمین‌گیر کرد.

6. برژینسکی به صورت مخفیانه جنبش‌های استقلال‌طلبانه ملی در اتحادیه جماهیر شوروی را تحریک و علیه نظام کمونیستی شوروی تجهیز نمود.

7. برژینسکی نقشی کلیدی در عادی‌سازی روابط آمریکا و جمهوری خلق چین در سال 1978 میلادی داشت و روابط مستحکمی را با دنگ ژیاو‌پنگ برقرار ساخت (قطع رابطه با جمهوری چین مستقر در تایوان و امضای معاهده منع تکثیر تسلیحات استراتژیک). (2017, Shahtahmasebi)

8. در دهه 1990 طرحی استراتژیک برای صیانت از استقلال اوکراین طراحی کرد تا از یک سو به منظور جلوگیری از تجدید حیات امپراتوری روسیه و از سوی دیگر به منظور سوق دادن روسیه به سمت اتحاد با غرب تا از این طریق مانع «پلورالیزم ژئوپلیتیکی» روسیه در فضای اتحادیه جماهیر شوروی سابق شود.

9. برژینسکی برنامه‌ای با عنوان «طرحی برای اروپا» به‌منظور گسترش ناتو تا

کشورهای حوزه بالتیک پی‌ریزی کرد.

10. به‌عنوان نماینده کلیتتون به آذربایجان سفر کرد و مقدمات قرارداد خطوط لوله باکو - تفلیس - جیهان را آماده کرد و سپس به‌عنوان یکی از اعضای شورای مشاوران افتخاری اتاق بازرگانی آمریکا - آذربایجان انتخاب شد.

11. برژینسکی با کمک لین کرکلند توانست بودجه بنیاد آزادی لهستان - آمریکا را که توسط آمریکا تأمین مالی می‌شد، به‌تدریج از 112 میلیون دلار تا 200 میلیون دلار افزایش دهد.

12. برژینسکی همه تلاش خود را به کار گرفت تا آمریکا با اتکا بر ائتلاف‌سازی، نقش یک رهبر را در عرصه جهانی ایفا کند. وی به شدت مخالف سیاست‌های یک‌جانبه گرایانه بود و اعتقاد داشت چنین سیاست‌هایی اعتبار جهانی آمریکا را نابود می‌کند و باعث انزوای جهانی آمریکا می‌شود.

13. کارگزار ایران به‌عنوان یکی از دولت‌های وابسته به آمریکا و ضد کمونیسم.

14. امضای معاهدات توریکسوس - کارتر که کنترل آشکار آمریکا بر کانال پاناما را از سال 1999 به بعد ملغی ساخت.

دیدگاه‌ها و مکتب فکری برژینسکی در سه مقطع دوران جنگ سرد، پس از جنگ سرد (از سال 1991 تا 11 سپتامبر 2001) و پس از 11 سپتامبر تا بدروم حیات 2017 قابل بررسی است.

الف) دیدگاه‌ها و مکتب فکری برژینسکی در دوره جنگ سرد

زیگنیو برژینسکی به‌دلیل شرایط زمانی و مکانی که در آن به دنیا آمد و رشد کرد و با وجود نگرش منفی نسبت به بلوک کمونیستی پس از جنگ دوم جهانی، در بزرگ‌سالی و حتی پس از فروپاشی شوروی و بلوک شرق نیز رسوبات جنگ سرد و نگرش منفی به بلوک کمونیستی را در ذهن داشت. این مسئله تا جایی امتداد داشت که وی روسیه را جایگزین شوروی سابق و بلوک کمونیستی



می‌دانست و تلاش می‌کرد هم این جهت‌گیری را حفظ کند و هم آن را در دستگاه حاکم ایالات متحده آمریکا پویا نگه دارد. در همین ارتباط، دکتر ناصر هادیان که زمانی با برژینسکی همکار بود، طی مصاحبه‌ای می‌گوید:

با پیروزی جیمی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری، برژینسکی به سمت دبیر شورای امنیت ملی برگزیده شد که این انتصاب، وی را در جایگاه بسیار ویژه‌ای قرار داد. نکته بسیار مهم این است که دیدگاه‌های برژینسکی متأثر از جنگ سرد است. وی به دلیل زندگی در لهستان تحت فشار کمونیست‌ها، مهاجرت و شناخت و درک بالایش از شوروی همواره نگاه تندروانه‌ای علیه این کشور داشته است. می‌توان گفت آرای او تحت تأثیر تجربه زندگی در لهستان و ضدیتش با شوروی و جنگ سرد شکل گرفته است؛ یعنی این دیدگاه کاملاً بر اندیشه‌اش غالب بود و به هر چیزی در محیط بین‌الملل از انقلاب ایران گرفته تا موضوع افغانستان، با دید جنگ سردی نگاه می‌کرد و این عینک را همواره بر چشم داشت. (هادیان، 63:1396)

یکی از ابتدایی‌ترین دیدگاه‌های سیاسی برژینسکی از زمان اشتغال به تحصیل در دوره کارشناسی ارشد و در سال 1950 رقم خورد. وی در پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، بر ملیت‌های مختلف اتحاد جماهیر شوروی تمرکز کرد و پس از فارغ‌التحصیلی در مقطع کارشناسی ارشد، برای گذراندن دوره دکتری به دانشگاه هاروارد رفت. برژینسکی عنوان رساله دکتری خود را به موضوع اتحاد جماهیر شوروی اختصاص داد، ارتباط میان انقلاب اکتبر «ولادیمیر لنین» و اقدامات «جوزف استالین» را تبیین و تحلیل کرد و در سال 1953 موفق به اخذ مدرک دکتری شد.

برژینسکی در سال 1953 به مونیخ سفر کرد و با «ژان نواک — یزبورانسکی»¹ (Jan Nowak-Jezioranski)، مدیر میز لهستانی «رادیو آزاد اروپا»² (Radio Free Europe)

1. International Politics in the Technetronic Era

2. The Fragile Blossom: Crisis and Change in Japan

ملاقات کرد. وی پس از آن در سال 1956 با همکاری «کارل. جی فردریش»¹ (Carl J. Friedrich)، «مفهوم توتالیتاریزم» را مطرح نمود و آن را به عنوان ویژگی بسیار قابل انتقاد به شوروی نسبت داد. برژینسکی از طریق ژان نوآک — یزیورانسکی با «آدام میچنیک» (Adam Michnik) نیز ملاقات کرد. میچنیک در آن زمان یکی از اعضای حزب کمونیست به شمار می رفت و بعدها به فعالی برجسته در نهضت اتحاد لهستان (Polish Solidarity) تبدیل شد. برژینسکی در مقام استاد دانشگاه هاروارد، «سیاست عقب‌گرد» (Rollback) «دوایت آیزنهاور» (Dwight Eisenhower) و «جان فاستر دالس» (John Foster Dulles) را به باد انتقاد گرفت و مدعی شد. خصومت و رقابت، اروپای شرقی را هر چه بیشتر به سمت شوروی سوق می دهد. اعتصاب مردم لهستان و انقلاب مجارستانی‌ها در سال 1956، دلایلی بر صحت دعوی برژینسکی بودند که مردم اروپای شرقی می توانند به تدریج بر سلطه شوروی غلبه کنند.

در سال 1958 برژینسکی تابعیت آمریکا را به دست آورد و به یک شهروند آمریکایی تبدیل شد. با این حال بنا بر قوانین لهستان، تابعیت لهستانی وی همچنان حفظ می شد. به رغم اینکه سال‌های بسیاری به همراه خانواده خود در کانادا سکونت داشت، برژینسکی هرگز به تابعیت کانادا در نیامد.

در سال 1959 برژینسکی شرایط تدریس در هاروارد را احراز نکرد، لذا به نیویورک رفت و در دانشگاه کلمبیا مشغول به تدریس شد. در آنجا وی کتاب «بلوک شوروی: اتحاد و منازعه» (Soviet Bloc: Unity and Conflict) را به نگارش درآورد و در آن به کاوش اوضاع و احوال اروپای شرقی پس از آغاز جنگ سرد پرداخت. وی همزمان به عضویت شورای روابط خارجی (Council on Foreign Relations) در نیویورک درآمد و در نشست‌های گروه بیلدربرگ (Bilderberg Group) شرکت

1. American Security in an Interdependent World



ارتباط با دولت

برژینسکی پس از دریافت تابعیت آمریکایی، عضو حزب دموکرات آمریکا شد و در انتخابات ریاست جمهوری 1960 آمریکا به حمایت از جان اف کندی پرداخت. وی پس از پیروزی کندی در انتخابات به عنوان مشاور سیاست خارجی او انتخاب شد و از سیاست عدم عقب گرد در قبال حکومت های اروپای شرقی حمایت کرد.

مشاوره های او به جان اف کندی درباره بحران موشکی کوبا باعث شهرت برژینسکی در عرصه سیاسی آمریکا و این مسئله شد که در مسائل مرتبط با شوروی و اروپای شرقی نیز از او مشورت خواهی شود. شهرت برژینسکی در عرصه نظریه پردازی و سیاست گذاری خارجی تا جایی پیش رفت که بسیاری از او به عنوان مهره مقابل هنری کیسینجر، استراتژیست معروف جمهوری خواهان در اردوگاه دموکرات ها یاد می کردند.

برژینسکی در ادامه همچنان بر تشنج زدایی تأکید داشت و مقاله «حضور مسالمت آمیز در اروپای شرقی» (Peaceful Engagement in Eastern Europe) را در نشریه «فارن افرز» (Foreign Affairs) منتشر کرد. پس از بحران موشکی کوبا، برژینسکی همچنان از سیاست های عدم عقب گرد حمایت می کرد؛ بر این اساس که چنین سیاست هایی می تواند ملت های اروپای شرقی را نسبت به واهمه پوشالی که از آلمان متجاوز دارند، به خودآگاهی برساند و ترس مردم اروپای غربی را از حکومت مشترک یک ابر قدرت که بر اساس «کنفرانس یالتا» شکل گرفته بود، فرو بریزد.

در سال 1964، برژینسکی از حامیان لپندون جانسون بود و در دولت دموکرات او نیز به فعالیت و سیاست گذاری راهبردی علیه شوروی سابق پرداخت. وی که سیاست های جامعه بزرگ (Great Society) و حقوق مدنی را



تبلیغ می‌کرد، همزمان شاهد بود که رهبری شوروی پس از برکناری خوروشچوف از هرگونه خلاقیت و ابتکار عملی خالی شده است. برژینسکی همچنان از ایده برقراری ارتباط با حکومت‌های اروپای شرقی حمایت می‌کرد و رویکرد دی‌گاول (De Gaulle) را که به «اروپایی از آتلانتیک تا اورال» معتقد بود، خطرناک می‌دانست. وی همچنین از حامیان جنگ ویتنام بود و از سال 1966 تا 1968 به‌عنوان یکی از اعضای «شورای سیاست‌گذاری» (Policy Planning Council) در وزارت خارجه آمریکا کار می‌کرد (سخنرانی جانسون در هفتم اکتبر 1966 با عنوان «برقراری ارتباط»، تحت تأثیر سخنان و نظرات برژینسکی صورت گرفت).

در مبارزات انتخابات ریاست جمهوری سال 1968 آمریکا، برژینسکی ریاست «کارگروه تخصصی سیاست خارجی هابرت همفری» (Hubert Humphrey) را برعهده داشت. او به هابرت همفری سفارش کرد که برخی از سیاست‌های رئیس‌جمهور جانسون را کنار بگذارد؛ به‌ویژه سیاست‌های مربوط به ویتنام، خاورمیانه و اتحادیه جماهیر شوروی. برژینسکی پیشنهاد «جلس پان اروپایی»¹ را ارائه کرد. این ایده به تدریج در سال 1973 به بار نشست و منجر به شکل‌گیری «کنفرانس امنیتی و همکاری» در اروپا شد. همزمان وی به یکی از منتقدین جدی «سیاست تشنج‌زدایی نیکسون - کیسینجر» و نیز «مصالحت‌جویی مک‌گاورن» تبدیل شد.

در سال 1970 برژینسکی کتاب «مابین دو دوره: نقش آمریکا در دوره تکنترونیک» را به نگارش درآورد. وی در این کتاب مدعی شد که لازم است کشورهای توسعه‌یافته، سیاست هماهنگی را در پیش‌گیرند تا از این طریق با بی‌ثباتی جهانی که ناشی از نابرابری اقتصادی روزافزون است، مقابله کنند.² بر اساس دعوای مطرح شده در این کتاب، برژینسکی گروه سه‌جانبه (Trilateral Commission) را به کمک «دیوید راکفلر» (David Rockefeller) بنیان

1. Conference for Security and Co-operation in Europe

2. Between Two Ages: America's Role in the Technetronic Era



نهاد و از سال 1973 تا 1976 سرپرستی آن را برعهده گرفت. گروه سه جانبه، گروهی از سیاستمداران، تجار برجسته و استادان دانشگاهی را از آمریکا، اروپای شرقی و ژاپن گرد هم می آورد. هدف ظاهری این کمیسیون، تقویت روابط میان سه منطقه دنیای کاپیتالیسم بود که از لحاظ پیشرفت صنعتی در اوج قرار داشتند. برژینسکی همچنین «جیمی کارتر»، فرماندار وقت ایالت جرجیا را به عنوان عضوی دیگر به این گروه دعوت کرد.

جیمی کارتر در سال 1976 خود را کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری و «دانش آموز کنجکاو» برژینسکی معرفی کرد. کارتر پس از پیروزی در انتخابات سال 1976، برژینسکی را به سمت مشاور امنیت ملی خود برگزید؛ زیرا خواهان قرار گرفتن فردی در این جایگاه بود تا او را از مشاوره های به روز برای تصمیم گیری در عرصه سیاست خارجی بهره مند سازد. برژینسکی، سمت مشاور امنیت ملی بازسازی شده ای را برعهده گرفت که تنها یکی از بازیگران بسیار در عرصه سیاست گذاری خارجی آمریکا بود. تمرکز برژینسکی بر روابط میان شرق و غرب در دولتی که بیشتر بر روابط میان شمال و جنوب و حقوق بشر تأکید داشت، انجام وظیفه را برای او دشوار می ساخت.

در دوران ریاست جمهوری کارتر، قدرت برژینسکی به تدریج در حیطه عملیاتی افزایش یافت؛ تا جایی که وی نقش مأمور مخفی رئیس جمهور را ایفا می کرد. برای مثال، برژینسکی در سال 1978 به کارتر پیشنهاد کرد که با جمهوری خلق چین ارتباط برقرار کند و در همان سال به پکن سفر کرد تا بستر مناسبی را برای عادی سازی روابط میان این دو کشور فراهم سازد. همچنین در سال 1978 که «کاردینال کارول وویتلا» (Cardinal Karol Wojtyla) به عنوان پاپ ژان پل دوم برگزیده شد، بسیاری بر این باور بودند که برژینسکی انتخاب او را زمینه چینی کرده است.

امضای قرارداد صلح کمپ دیوید میان مصر و رژیم صهیونیستی، عادی سازی



روابط آمریکا با چین و تجهیز نیروهای افغان علیه شوروی برای خارج کردن این کشور از افغانستان را می‌توان از مهم‌ترین فعالیت‌های وی در این دوره 4 ساله برشمرد. مداخلات برژینسکی در مسائل سیاست خارجی، تعیین خط‌مشی آن وزارتخانه و نظریات او موجب اختلاف نظر با سایروس ونس، وزیر خارجه کارتر گردید. در سال 1978 اختلافات برژینسکی و ونس در مورد سیاست خارجی کارتر به اوج خود رسید. ونس خواهان آن بود که مسیر تشنج زدایی به همان نحوی که نیکسون - کیسینجر مهندسی کرده بودند و با تأکید بر کنترل تسلیحات ادامه یابد. برژینسکی بر این باور بود که تشنج زدایی، شوروی را در آنگولا و خاورمیانه جسورتر می‌سازد. لذا خواهان تقویت توانمندی نظامی و پافشاری بر اهرم حقوق بشر بود. در پاسخ به در پیش گرفتن چنین سیاست‌هایی توسط برژینسکی، ونس، وزیر امور خارجه و رسانه‌ها وی را به‌عنوان فردی که خواهان تجدید جنگ سرد است، آماج انتقادات خود قرار دادند.

حمله نظامی شوروی به افغانستان در دسامبر 1979 بر وخامت روابط میان ونس و برژینسکی افزود. ونس بر این باور بود که برژینسکی با برقراری ارتباط میان معاهده منع تکثیر تسلیحات استراتژیک و فعالیت‌های شوروی و افزایش انتقادات داخلی آمریکا از معاهده شماره دو منع تکثیر تسلیحات استراتژیک، برژنف را به حمله نظامی علیه افغانستان متقاعد کرده است. برژینسکی همچنین در نگارش سخنرانی آغاز به کار کارتر دست داشت و از این طریق توانست پیام مثبت خود را به گوش معترضین شوروی برساند. شوروی و رهبران اروپای غربی به این اقدام اعتراض کردند و آن را برخلاف دستورالعمل تشنج‌زدایی وضع شده توسط نیکسون و کیسینجر دانستند. در همین ارتباط، هلموت اشمیت (Helmut Schmidt)، صدر اعظم آلمان غربی نسبت به دستور کار برژینسکی اعتراض کرد و حتی خواهان حذف پایگاه رادیو آزاد اروپا از خاک آلمان شد. در مقابل، برژینسکی اعلام کرد که تمام تلاش خود را برای صیانت از استقلال افغانستان به کار گرفت؛ اما مخالفت‌های



وزارت خارجه، اقدامات او را عقیم گذارد.

یک سال پیش از این نیز شورش های کارگری گسترده ای لهستان را فرا گرفته بود که همین شورش ها، بنیان نهضت اتحاد لهستان را فراهم آورد. وزارت امور خارجه حمایت های برژینسکی از معترضان آلمان شرقی را خطرناک قلمداد می کرد و با این که کارتر در اولین سفر خارجی خود به لهستان سفر کند، به شدت مخالف بود. با این حال، کارتر به ورشو رفت و با کاردینال استفان ویسزینسکی (Cardinal Stefan Wyszyński) ملاقات کرد. وی به رغم مخالفت های سفیر آمریکا در لهستان، کلیسای کاتولیک روم را جایگاه مشروع حرکت اعتراضی نسبت به حاکمیت کمونیسم بر لهستان اعلام کرد.

انقلاب ایران و حادثه طبس

در سال 1979، دو رویداد استراتژیک مهم و عمده رخ داد: سرنگونی شاه ایران (یکی از مهم ترین متحدین آمریکا) و حمله شوروی به خاک افغانستان.

الف) سرنگونی شاه ایران (یکی از مهم ترین متحدین آمریکا)

برژینسکی چهره ای شناخته شده در ساختار سیاسی و نظریه پردازی ایران است. قدرت یابی برژینسکی در آمریکا، اثر خود را در روندهای سیاست خارجی و خاورمیانه ای این کشور برجای گذاشت. حضور وی در ساختار سیاسی و امنیتی آمریکا از این جهت اهمیت دارد که با بخش قابل توجهی از تاریخ سیاسی و امنیتی ایران پیوند یافته است. علاوه بر این، برژینسکی را می توان معمار اصلی سازش جهان عرب و اسرائیل دانست؛ روندی که با کمپ دیوید شروع شد، با کنفرانس مادرید تداوم یافت و نقطه عطف خود را در پیمان اسلو منعکس ساخت. (متقی، 65:1396)

هر یک از روندهای یادشده نشان می دهد که برژینسکی در دوران فعالیت



اجرایی خود به عنوان مشاور امنیت ملی کارتر از جایگاه ویژه و تعیین کننده ای در برنامه ریزی و طرح ریزی سیاست خارجی آمریکا برخوردار بوده است. واقعیت این است که نام برژینسکی در تاریخ سیاست خارجی آمریکا مانند جورج کنان، والتر لپمن و دین آپسون جاودانه باقی خواهد ماند. برژینسکی نه تنها از قابلیت نظریه پردازی برای ارتقای منافع و امنیت ملی آمریکا برخوردار بود، بلکه می توان وی را در زمره کارگزارانی دانست که از الگوی کنش پیچیده برای کنترل روندهای بحران ساز سیاست خارجی آمریکا استفاده کرده است. (همان)

ایران به لحاظ استراتژیک جایگاه بسیار مهمی را در سیاست خارجی آمریکا به خود اختصاص می داد. ویلیام سولیوان، سفیر آمریکا در ایران مکرراً به پهلوی اعلام کرده بود که برژینسکی اطمینان خاطر داده است که آمریکا به صورت همه جانبه از ایران حمایت خواهد کرد. شاه ایران در مواجهه با خیزش مردم و موج خروشان انقلاب اسلامی از آمریکا طلب کمک کرد. در 4 نوامبر 1978 برژینسکی با شاه تماس گرفت و گفت: «آمریکا تا آخرین لحظه با او خواهد بود» در همین زمان، برخی از مقامات ارشد وزارت خارجه اعلام کردند که شاه باید کشور را ترک کند، بدون در نظر گرفتن این که چه کسی جای او را خواهد گرفت. برژینسکی و جیمز شلزینگر (James Schlesinger)، وزیر انرژی آمریکا (که در دوره ریاست جمهوری جerald فورد وزارت دفاع را برعهده داشت) همچنان بر حمایت نظامی آمریکا از شاه جانبداری می کردند؛ حتی در آخرین روزهای منتهی به انقلاب هنگامی که سرنوشت شاه قطعی شده بود، برژینسکی همچنان از حمله به ایران برای باقی نگاه داشتن ایران در پایگاه آمریکا حمایت می کرد.

برژینسکی می گوید: با توجه به موقعیت شاه و نوع حکومت او که بیشتر به قدرت شخصی وی متکی بود، من با تضعیف او به هر عنوان مخالف بودم و تأکید می کردم واداشتن شاه به عقب نشینی در برابر مخالفان و دادن امتیازات پی در پی به آنان، اساس حکومت او را متزلزل خواهد ساخت و سرانجام به عدم



ثبات و هرج و مرج کامل منتهی خواهد شد... به نظر من، سیاست آشتی یا اعطای امتیاز به مخالفان و شرکت دادن آنان در حکومت در صورتی مفید بود که سال‌ها قبل و پیش از آنکه بحران به چنین مراحل حادی برسد، اتخاذ می‌شد؛ اما وقتی بحران به مرحله رویارویی و اراده قدرت رسید، توصیه نرمش، سازش و آشتی نتیجه‌ای جز تشدید بحران و تبدیل آن به یک انقلاب کامل به بار نمی‌آورد. (اشراقی، 1362: 104)

در سال 1980، برژینسکی عملیات پنجه عقاب (Operation Eagle Claw) را به منظور آزادسازی گروگان‌های آمریکایی در ایران طراحی و در آن از واحد نظامی دلتا فورس (Delta Force) که به تازگی ایجاد شده بود و دیگر واحدهای نیروهای ویژه (Special Forces) استفاده کرد؛¹ اما این عملیات ناموفق هم موجب شکست خفت‌بار کماندوهای آمریکایی شد و هم مفتضح شدن برژینسکی و در نهایت شکست جیمی کارتر در انتخابات سال 1980 آمریکا را به دنبال داشت.

پیروزی انقلاب اسلامی؛ نقطه ضعف برژینسکی

انقلاب ایران آخرین تلنگری بود که بر روابط میان ونس و برژینسکی زده شد. با رشد و افزایش ناآرامی‌ها، این دو نظرات اساساً متفاوتی در مورد این تحولات داشتند. برژینسکی خواهان کنترل انقلاب بود و اعتقاد داشت باید با استفاده از اقدام نظامی مانع روی کار آمدن آیت الله خمینی شوند؛ در حالی که ونس، خواهان تعامل و پذیرش جمهوری اسلامی ایران بود. در نتیجه کارتر نتوانست رویکرد قاطعی در مورد ایران اتخاذ کند.

برژینسکی که مانند همتای جمهوری خواه خود، هنری کیسینجر دارای اصالت غیرآمریکایی بود، در دولت کارتر به دلیل اعتماد زیادی که کارتر به او داشت از

1. به نوشته نیویورک تایمز، طراح اصلی عملیات اعزام نیروهای کماندو به ایران برای آزادی گروگان‌های آمریکایی (عملیات طبس) در سال 1980 نیز برژینسکی بود که البته با یک شکست فاجعه‌بار به پایان رسید.

آزادی عمل زیادی برای دخالت و اظهارنظر در مسائل خارجی برخوردار بود؛ تا جایی که سایروس ونس، وزیر خارجه کارتر به دلیل دخالت‌های زیاد برژینسکی با او دچار اختلاف شد و در آوریل 1980 پس از آنکه متوجه شد عملیات پنجه عقاب برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در تهران با نظر برژینسکی و بدون هماهنگی و اطلاع او انجام شده است، از مقام خود استعفا داد. این پایان کار سایروس ونس در هیئت حاکمه آمریکا بود؛ اما برژینسکی همچنان و با قوت، سال‌ها در جایگاه مشاوره و نظریه‌پردازی خود باقی ماند.

با تسخیر سفارت آمریکا در ایران و ماجرای گروگان‌گیری، حمله شوروی به افغانستان و هر چه عمیق‌تر شدن بحران اقتصادی، اوضاع و شرایط سال‌های 1979 و 1980 بحرانی‌تر شد. در این میان دیدگاه‌های ضد شوروی برژینسکی بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت؛ اما رویکرد او نیز نتوانست از التهاب دولت کارتر بکاهد. پس از حادثه طبس، برژینسکی به شدت مورد انتقاد مطبوعات قرار گرفت و به منفورترین چهره در دولت کارتر تبدیل شد. از یک طرف ادوارد کندی به عنوان نامزد دموکرات‌ها در انتخابات سال 1980 کارتر را به چالش کشید و برژینسکی را به شدت به انتقاد گرفت و از طرف دیگر تفرقه و انشعاب در حزب دموکرات و اقتصاد راکد داخلی کارتر را تحت فشار قرار داد و سبب شد در انتخابات شکست بخورد. نکته جالب این است که به رغم سیل انتقادات به سیاست‌های ناموفق و شکست‌خورده برژینسکی، کارتر مدال آزادی ریاست‌جمهوری (Presidential Medal of Freedom) را در سال 1981 به برژینسکی اعطا کرد.

تنها شکست برژینسکی در این دوره به اذعان کارشناسان غربی این بود که به عنوان مشاور امنیت ملی کاخ سفید نتوانسته بود با تدوین یک استراتژی جامع و مؤثر از سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در سال 1978 جلوگیری کند.

ب) حمله شوروی به خاک افغانستان



برژینسکی که به عنوان طراح سیاست‌هایی سرسختانه علیه اتحاد جماهیر شوروی شناخته می‌شد، در سال 1979 تلاش‌های جدی را در راستای حمایت از گروه مجاهدین در پاکستان و افغانستان آغاز کرد. این تلاش‌ها توسط سرویس‌های امنیتی پاکستان و حمایت‌های مالی آژانس مرکزی اطلاعات (سی.آی.ای) آمریکا و ام.آی.سیکس (MI6) انگلستان جامه عمل پوشید. بخشی از برنامه‌های سی.آی.ای توسط کارشناسان بخش فعالیت‌های ویژه (Special Activities Division) صورت می‌گرفت که شامل تجهیز، آموزش و راهنمایی مجاهدین افغان می‌شد.

هدف از این سیاست، اساساً توانمندسازی اسلام رادیکال و نیروهای ضدکمونیست بود تا از این طریق حزب دموکراتیک خلق حاکم بر افغانستان که سکولار و طرفدار کمونیست بود، سرنگون گردد. از این رو کودتا علیه «حفیظ‌الله امین» و جنگ قدرت میان اعضای انشعاب پرچم از حزب دموکراتیک خلق افغانستان که مورد حمایت شوروی بود، در نهایت منجر به دخالت نظامی شوروی شد. ارتش سرخ، فریب بازی برژینسکی را خورد و به دخالت نظامی در افغانستان روی آورد. سیا در عملیات سیکلون طی یکی از پرهزینه‌ترین و طولانی‌ترین عملیات‌های مخفی خود کمک‌های نظامی‌اش را از طریق سرویس مخفی پاکستان به دست مجاهدین بنیادگرای افغانستان با تفکرات سلفی مانند اسامه بن‌لادن سعودی و عامل مخفی سازمان جاسوسی آمریکا می‌رساند و به همین دلیل برژینسکی را باید پدرخوانده القاعده دانست.

سال‌ها بعد در مصاحبه‌ای که آرشیو امنیت ملی سی.ان.ان در سال 1997 با برژینسکی ترتیب داد، وی آن استراتژی را که در دولت کارتر علیه شوروی در سال 1979 طراحی شده بود، چنین تشریح کرد: پس از این‌که شوروی وارد خاک افغانستان شد، بلافاصله یک روند دوگانه را آغاز کردیم:

اولین روند: واکنش‌ها و تحریم‌هایی را در برمی‌گرفت که اتحاد جماهیر شوروی را هدف قرار می‌داد. علاوه بر این، وزارت خارجه و شورای امنیت ملی

نیز فهرست بلند بالایی از تحریم‌هایی که می‌بایست اتخاذ می‌شد، تهیه و اقداماتی را که می‌توانست هزینه‌های شوروی را افزایش دهد، طراحی کردند.

روند دوم: اقداماتی بود که منجر به سفر من به پاکستان یک ماه پس از حمله شوروی به افغانستان شد. هدف از این سفر، انجام هماهنگی لازم برای اقدامی مشترک با پاکستانی‌ها بود؛ در این اقدام تلاش می‌شد زمان درگیری و تلفات شوروی تا آنجا که ممکن است، بالا برود. از این رو هماهنگی‌هایی نیز با سعودی‌ها، مصری‌ها، انگلستان و چین صورت گرفت و از منابع مختلف تسلیحات لازم را در اختیار مجاهدین قرار دادیم. برای مثال، مقداری تسلیحات ساخت شوروی از مصر و چین تهیه شد؛ حتی مقداری سلاح از حکومت کمونیستی چک اسلواکی تهیه کردیم. همچنین با توجه به فساد گسترده میان ارتش شوروی، در برخی موارد از خود ارتش شوروی در افغانستان برای مجاهدین سلاح خریداری نمودیم. انگیزه‌های مادی و آمادگی پذیرش هزینه‌های آن سرانجام این حکومت کمونیستی را در برابر خواسته ما تسلیم کرد. میل بردن (Milt Bearden) در کتاب «دشمن اصلی» (The Main Enemy) می‌نویسد: برژینسکی در سال 1980، با عقد قراردادی با ملک خالد، پادشاه عربستان سعودی از او تعهد گرفت تا کمک‌های آمریکا را به دست افغان‌ها برساند و اطمینان حاصل کرد که بیل کیسی (Bill Casey) در دولت ریگان همچنان انجام این قرارداد را پیگیری می‌کند.

در سال 1988، برژینسکی معاونت بوش را در کارگروه مشاوره امنیت ملی (National Security Advisory Task Force) برعهده داشت و از بوش برای ریاست جمهوری حمایت و ارتباط خود را با حزب دموکرات قطع کرد. وی در همان سال کتاب «شکست بزرگ» را منتشر ساخت و در آن شکست اصلاحات میخائیل گورباچوف، رئیس جمهور شوروی و فروپاشی این کشور را ظرف چند دهه آتی پیش‌بینی کرد. او در این کتاب، پنج احتمال را برای آینده اتحاد جماهیر



شوروی مطرح کرد:

1. پلورالیزه کردن موفقیت‌آمیز جامعه
2. بحران طولانی مدت
3. تجدید رکود و حرکت به سمت انحطاط
4. کودتا (توسط ک.گ.ب یا ارتش شوروی)
5. سرنگونی کامل رژیم کمونیستی

از نگاه برژینسکی با توجه به اوضاع و احوال آن زمان، فروپاشی در مقایسه با بحران طولانی مدت، گزینه محتمل تری بود. وی همچنین پیش‌بینی کرد که به احتمال 50 درصد در سال 2017 همچنان رگه‌هایی از کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی باقی بماند. نظام شوروی در پی ناکامی مسکو در ممانعت از اعلام استقلال لیتوانی، جنگ ناگورنو-قره‌باغ در اواخر دهه 1980 و ناآرامی و خونریزی در دیگر جمهوری‌ها، در سال 1991 از هم فرو پاشید و این سرانجام کمتر از چیزی بود که برژینسکی و دیگران پیش‌بینی کرده بودند.

در سال 1989، کمونیست‌ها نتوانستند از نیروهای خود در لهستان حمایت کنند و نهضت اتحاد لهستان در انتخابات عمومی پیروز شد. چندی بعد در همان سال، برژینسکی به روسیه رفت و از نماد یادبود «قتل عام کاتین» (Katyn Massacre) که توسط ارتش سرخ استالین انجام شده بود، دیدن کرد. ده روز پس از این، دیوار برلین فرو ریخت و حکومت‌های تحت حمایت شوروی در شرق اروپا به تدریج متزلزل شدند.

برژینسکی در سال 1990، سرخوشی‌های ناشی از اوضاع و احوال پس از جنگ سرد را بسیار خطرآفرین اعلام کرد. وی صراحتاً با جنگ خلیج [فارس] مخالفت کرد و بر این باور بود که آمریکا حمایت بین‌المللی را که با شکست اتحاد جماهیر شوروی به دست آورده است، هزینه خواهد کرد و این می‌تواند خشم و نفرت



گسترده‌ای را میان مردم جهان عرب علیه آمریکا به همراه داشته باشد.¹

برژینسکی و چین

کارتر اندکی پس از روی کار آمدن در سال 1977 بر موضع حمایتی آمریکا از ابلاغیه شانگهای (Shanghai Communique) تأکید کرد. آمریکا و جمهوری خلق چین در 15 دسامبر 1978 اعلام کردند که هر دو کشور از تاریخ 1 ژانویه 1979 روابط دیپلماتیک خود را آغاز خواهند کرد. در ابلاغیه مشترک برقراری ارتباطات دیپلماتیک² به تاریخ 1 ژانویه 1979، آمریکا پکن را به جای تایپه به رسمیت شناخت. این اعلامیه آمریکا را ملزم می ساخت روابط خود را با جمهوری چین در تایوان قطع کند. منافع و پیامدهای مهمی که ارتباط مسالمت آمیز با چین برای آمریکا به همراه می آورد، همواره مورد تأکید برژینسکی، مشاور امنیت ملی وقت بود. مهم ترین وجه استراتژیک روابط آمریکا و چین، تأثیر این روابط بر جنگ سرد بود. چین پیش از آن، بخشی از بلوک چین - شوروی، تلقی نمی شد؛ بلکه به مثابه قطب سوم قدرتی بود که به آمریکا در رویارویی با اتحاد جماهیر شوروی کمک می کرد.

به اعتقاد برخی مورخین، برژینسکی چینی ها را متقاعد کرد که با حمایت از خمرهای سرخ در کامبوج، مانع نفوذ ویتنامی ها شوند. آمریکا در جهت پیشبرد سیاست های خود در کامبوج به منظور خارج کردن ویتنامی ها از این کشور، کمک به گروه های چریکی ضد ویتنامی را افزایش داد. در فاصله سال های 1979 و 1981، برنامه جهانی غذا (World Food Program) که تحت نفوذ آمریکا قرار داشت، نزدیک به 12 میلیون دلار کمک غذایی برای تایلند فراهم آورد. در ژانویه 1980، آمریکا کمک های خود به پل پوت، رهبر خمرهای سرخ را در حالی آغاز

1. وی این رویکرد خود را در کتاب «خارج از کنترل» تشریح کرده است.

2. Joint Communique on the Establishment of Diplomatic Relations



کرد که وی در تبعید به سر می برد. میزان این حمایت ها از سال 1980 تا 1986 به 85 میلیون دلار رسید؛ در حالی که برژینسکی با ارسال نامه ای به نشریه نیویورک تایمز در سال 1998 هرگونه کمک دولت زمان وی به چین به منظور حمایت از پل پوت را انکار کرد!

برژینسکی چون به اهمیت چین واقف بود، در نوشتاری در پایگاه امریکن اینترست می گوید: آمریکا پس از قدرت گرفتن چین و روسیه می بایست در گفتمان استراتژیک خود تجدیدنظر کند.¹

برژینسکی در مارس سال 2017 در توثیتی بیان داشت که آمریکا در مقابل دشمنی های کره شمالی می بایست همکاری خود را با چین گسترش دهد. همچنین در تاریخ سوم ژانویه همین سال، راه برون رفت از بحران های جهانی را ایجاد اتحاد مثلثی آمریکا- روسیه - چین دانست و در همین راستا از سیاست های کشورش که باعث تمایل چشم بادامی ها به روسیه و فاصله گرفتن این دو کشور از ایالات متحده آمریکا شده است، انتقاد کرد.

وی در همین راستا و در اواخر عمرش در مصاحبه ای اعلام کرد که در حال حاضر، اهمیت چین به مراتب خیلی بیشتر از روسیه است؛ اگر آمریکا و چین با هم همکاری کنند، روسیه نیز هیچ گزینه ای جز پیوستن به آن ها نخواهد داشت.

(ب) پس از جنگ سرد (از 1991 تا 11 سپتامبر 2001)

طراحی پروژه نظم نوین جهانی

با فروپاشی شوروی، پیش بینی برژینسکی محقق شد. او، «ریچارد کرامر» و برخی رئالیست ها جزو افرادی بودند که دکترین نظم نوین جهانی را طراحی و به جرج بوش پدر ارائه کردند؛ اما هیچ کدام مسئولیت رسمی نداشتند و فقط در شورای روابط خارجی فعال بودند. بسیار جالب است که وقتی هانتینگتون «نظریه برخورد

1. <https://www.the-american-interest.com/podcast/episode-116-zbigniew-brzezinski-on-global-realignment/>

تمدن‌ها را مطرح کرد»، برژینسکی به نقد آن پرداخت و اظهار داشت این نظریه، اوتوپایی و تخیلی است؛ زیرا همچنان دولت بر ملت حاکم است و ما همچنان بر اریکه قدرت هستیم و باید در دهکده جهانی در رأس امور باشیم. لذا برخورد تمدن‌ها با دهکده جهانی همخوانی ندارد و مقاله‌ای هم در این رابطه منتشر کرد. از آنجایی که برژینسکی دیگر مسئولیت دولتی نداشت، در برخورد با مسائل قدری واقع‌بین‌تر شده بود و در نتیجه نظریات متفاوتی می‌داد؛ زیرا عمق مسائل را خوب می‌فهمید و خوب تحلیل می‌کرد. (محمدی، 1396: 69)

آرزویی که هیچ‌گاه تعبیر نشد!

برژینسکی در آخرین کتاب خود با عنوان «صفحه بزرگ شطرنج»، چگونگی استقرار هژمونی ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل را ترسیم کرده است. وی جهان امروز را به صفحه شطرنجی تشبیه کرده که آمریکا باید در آن نسبت خود را با بازیگران اصلی سیاسی و اقتصادی تعریف کند. بر این اساس واشنگتن باید در راستای حفظ هژمونی خود در جهان، مناسبات ویژه‌ای را با هر یک از بازیگران مطرح در نظام بین‌الملل برقرار سازد.

برژینسکی در کتاب صفحه بزرگ شطرنج به پنج بازیگر اصلی در نظام بین‌الملل اشاره می‌کند که عبارتند از: روسیه، چین، فرانسه، آلمان و هندوستان. وی همچنین در ادامه از پنج بازیگر محوری دیگر در نظام بین‌الملل شامل ایران، آذربایجان، اوکراین، کره جنوبی و ترکیه نام می‌برد که واشنگتن باید با آنها به سبب موقعیت ژئوپلیتیک و سیاسی‌شان تعامل مناسبی داشته باشد. (غفاری، 1396: 59)

برژینسکی حفظ هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل را در گرو تعامل با این دو گروه از کشورها می‌داند. به عبارت بهتر وی معتقد است که بدون تعریف رابطه و تعاملی مناسب میان واشنگتن و بازیگران محوری در نظام بین‌الملل، هژمونی آمریکا به خطر خواهد افتاد. برژینسکی بر این باور است که با استقرار دموکراسی



در جهان قواعد بازی و متعاقباً حیطة رقابت‌ها و تعاملات سیاسى و استراتژیک نیز تغییر کرده است و باید این مناسبات را با استناد به قواعد نوین شکل داد. بر این اساس، برژینسکى صفحه شطرنجى فرضى را تعریف مى‌کند که تقابل یا تعامل با کشورها درون آن صورت مى‌گیرد. با این حال برژینسکى هیچ‌گاه موفق به چیدن صفحه شطرنج مدنظر خود در عالم واقعیت نشد. (همان)

سال‌های پس از جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا که مى‌توانست خود را تنها قدرت بزرگ جهان بخواند، بیش از هر چیز به جایگاه خود در مناسبات جدید و نظم نوین جهانى مى‌اندیشید و این موضوع در سخنان جرج بوش پدر در کنگره آمریکا و در 11 سپتامبر 1990 نیز به خوبی دیده مى‌شد که گفت: «اتحاد جدیدى از ملل در حال شکل‌گیرى است و ما امروز در لحظه‌ای خاص و خارق‌العاده قرار گرفته‌ایم... از درون این عصر وحشت‌زده...، نظم نوین جهانى شکوفا مى‌شود... تحت حاکمیت این نظم جدید، تمام ملل جهان از شرق، غرب، جنوب و شمال عالم در اتحاد و رفاه زندگى خواهند کرد.» (برژینسکى، 1387: 57) (در سالگرد سخنرانى وی و در سال 2001، ایالات متحده با تهاجم بی‌سابقه‌ای روبه‌رو شد، برج‌های سازمان تجارت جهانى در نیویورک فرو ریخت و در پی آن دو حمله یکى به افغانستان و یکى به عراق ترتیب داده شد تا شاید تروریسم به این شیوه نابود و با خطر تروریست‌ها مقابله شود. از این رو گزینه نظامى به‌کار گرفته شد؛ ولی آن‌طور که باید به ریشه‌های شکل‌گیرى تروریسم و علت‌هایی که به ایجاد این پدیده شوم مى‌انجامد، پرداخته نشد. امنیت آمریکا به خطر افتاد و این برای قدرتی که خود را در سطح جهان بی‌رقیب مى‌پنداشت، نمی‌توانست حس خوشایندى در پی داشته باشد).

اما این‌که سیاست‌گذاری‌ها و استراتژی آمریکا پس از برچیدن مرزهای شرقی - غربی چه بوده و چارچوب مفهومی برای تحلیل رخدادهای پس از جنگ سرد چگونه تعریف شده، پرسش‌هایی است که بدون اندیشیدن به آن نمی‌توان به فهم



درستی از رخدادهای دوران جدید دست یافت. شاید در این مجال بتوان با اشاره به بخشی از اندیشه‌های برژینسکی و هانتینگتون، دو شخصیت برجسته سیاسی و دانشگاهی آمریکا که دیدگاه‌هایشان در شکل‌گیری سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه در دهه 1990 نقش فراوانی داشته است، به فهم بیشتری از موضوع دست پیدا کرد. زیگنیو برژینسکی، در کتاب «خارج از کنترل» نکته‌هایی را مطرح می‌کند که با توجه به انتشار همزمان آن با انتشار مقاله «برخورد تمدن‌ها» نوشته «ساموئل هانتینگتون» جای اندیشیدن بیشتری می‌یابد. برژینسکی در این کتاب می‌گوید: «به‌طور قطع، نقشه ژئوپولیتیکی جهان به‌طور فزاینده‌ای پیچیده می‌شود و به جای پدید آمدن یک نظم نوین جهانی، کشورهای قدرتمند و ثروتمند گردهم می‌آیند تا بتوانند منافع خود را بهتر حفظ کنند و مقابل رقیبان خود بایستند. او باور دارد که در جهانی با صف بندی‌های جدید روبه‌رو می‌شویم که اگرچه آمریکا می‌تواند در آنها نفوذ کند، اما توان آمریکا برای تعیین سیاست‌های داخلی آنها در حال کاهش است.» به باور وی، صف‌بندی‌های جدید هم به شکل قطب‌های اقتصادی و هم به شکل اتحادیه‌های سیاسی ظهور خواهند کرد. برژینسکی سپس تقسیم‌بندی خود را این گونه توضیح می‌دهد:

صف‌بندی‌های جهانی به صورت «منظومه‌های شش‌گانه قدرت»، گاهی با یکدیگر سازش و همکاری می‌کنند و گاه در چارچوب روند سیاسی مستقل و در عین حال بی‌ثبات با یکدیگر به رقابت می‌پردازند. منظومه‌های شش‌گانه قدرت احتمالاً به قرار زیر هستند:

1. منظومه آمریکای شمالی: این منظومه عمدتاً تحت سلطه ایالات متحده آمریکا و بر محور منطقه آزاد تجاری آمریکای شمالی مبتنی است و قدرت منحصر به فرد بلوک اقتصادی جهان را تشکیل می‌دهد که احتمالاً در طول زمان به پیوند تدریجی کانادا و آمریکا منجر می‌شود و شاید در مرحله‌ای از زمان به صورت یک کنفدراسیون آمریکای شمالی ظاهر شود.



2. منظومه اروپا: این منظومه احتمالاً از نظر اقتصادی متحد اما از نظر سیاسی به طور قابل توجهی هنوز متفرق است. از این رو کماکان با مشکل یک آلمان قدرتمند روبروست و در حالی که حدود شرقی اروپا هنوز مشخص نشده است، چگونگی انتقال به دوران پس از کمونیسم نیز در بالاتکلیفی به سر می‌برد و حوزه وابستگی آن اروپای شرقی و بخش اعظم آفریقا را در بر خواهد گرفت.

3. منظومه آسیای شرقی: تحت سلطه اقتصادی ژاپن اما فاقد یک چارچوب سیاسی و امنیتی مطمئن است و به همین دلیل بالقوه نسبت به تنش‌های منطقه‌ای آسیب‌پذیر است. حوزه وابستگی آن نیز احتمالاً بخش‌های شرقی اتحاد جماهیر شوروی سابق و جنوب شرقی آسیا و همچنین استرالیا و زلاندونو است.

4. منظومه آسیای جنوبی: احتمالاً فاقد انسجام سیاسی و اقتصادی است؛ اما در عین حال در معرض نفوذ سلطه اقتصادی و سیاسی گسترده خارجی نیست. در این منظومه هند تلاش می‌کند سلطه منطقه‌ای خود را در بخشی از منطقه تحکیم بخشد؛ اما با مقاومت کشورهای اسلامی واقع در غرب و شمال غربی (از جمله آسیای مرکزی) روبه‌رو است.

5. منظومه هلال مسلمانان: این منظومه کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه (جز اسرائیل)، شاید ترکیه (به‌ویژه اگر به اروپا نپیوندد)، کشورهای منطقه خلیج فارس، عراق، ایران، پاکستان و کشورهای جدید آسیای مرکزی تا سرحدات چین را در بر می‌گیرد. این صف‌بندی اگرچه از مشترکات بسیاری برخوردار است، اما در معرض نفوذ بیگانه و کماکان فاقد یک انسجام سیاسی و اقتصادی واقعی قرار دارد.

6. ظهور احتمالی منظومه اوراسیا (یا منطقه حفره آسمانی ژئوپولیتیکی): این منظومه زیر سلطه روسیه خواهد بود؛ روسیه‌ای که برای مدتی در تلاش برای تعیین هویت خود است. این منظومه سراسر منطقه اتحاد جماهیر شوروی سابق را در بر می‌گیرد؛ ولی احتمالاً با منظومه‌های اروپا، آسیا و اسلام در تنش خواهد بود.

(برژینسکی، 1372: 224)

برژینسکی پس از این تقسیم‌بندی به روابط میان این منظومه‌ها پرداخته و در تحلیل خویش به واقعیت‌های جهان کنونی هم توجه می‌کند. برای نمونه برژینسکی، بنیادگرایان را بخش کوچکی از جهان اسلام می‌خواند و گوناگونی در جهان اسلام را یک اصل قرار می‌دهد. همچنین از نظر وی ممکن است در منظومه‌های شش‌گانه قدرت و داخل آنها درگیری‌هایی رخ دهد، ولی درگیری میان منظومه‌ها را بیشتر از جنبه اقتصادی مورد بررسی قرار می‌دهد.

در نظریه «برخورد تمدن‌ها» که «ساموئل هانتینگتون» استاد دانشگاه و رئیس مرکز مطالعات استراتژیک در دانشگاه هاروارد در سال 1993 در فصلنامه فارین افرز (که از سوی شورای روابط خارجی آمریکا منتشر می‌شود)¹، مطرح کرد و آن را چارچوب مفهومی یا پارادایم تحلیل رویدادها و دگرگونی‌های پس از جنگ سرد خواند، صف‌بندی‌ها و مرزبندی‌های دیگری شکل گرفت. هانتینگتون پس از طرح این موضوع که هویت تمدنی، به‌طور روزافزون اهمیت خواهد یافت، تمدن‌های زنده جهان را به هفت یا هشت تمدن بزرگ تقسیم کرد: تمدن‌های غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو، ارتدوکس، آمریکای لاتین و تمدن آفریقایی و خطوط گسل میان این تمدن‌ها را منشأ درگیری‌ها و تقابل‌های آینده برشمرد. وی با طرح موضوع غرب در برابر سایرین به عبارتی می‌گفت: «مرزبندی‌ها و صف‌آرایی‌های تازه بر اساس تمدن‌ها شکل می‌گیرد و کانون رویارویی‌های آینده را بین تمدن غرب، جوامع کنفوسیوسی و جهان اسلام می‌پنداشت. به باور هانتینگتون، برخورد تمدن‌ها در سیاست جهانی مسلط می‌شود»².

وی دلایل خود را نیز این‌گونه مطرح کرد:

1. وجوه اختلاف میان تمدن‌ها نه تنها واقعی، بلکه اساسی است. تمدن‌ها با

1. شورای روابط خارجی آمریکا مانند مجمعی است که آرا و اندیشه‌های مختلف نظریه‌پردازان و دانشمندان علوم سیاسی در آن بیان می‌شود و پس از بررسی به شکل رهنمود، برای در نظر گرفتن راهبردی مناسب به کارگزاران دولتی ارائه می‌گردد و به همین دلیل از اهمیت فراوانی برخوردار است.

2. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به هانتینگتون، ساموئل، «نظریه برخورد تمدن‌ها»، ترجمه مجتبی امیری وحید، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، 1374.



تاریخ، زبان، فرهنگ، سنت و از همه مهم‌تر مذهب از یکدیگر متمایز می‌شوند. این تفاوت‌ها در طول قرن‌ها پدید آمده و به زودی از میان نخواهد رفت. این اختلاف‌ها به مراتب از اختلاف ایدئولوژی‌های سیاسی و نظام‌های سیاسی، اساسی‌تر است.

2. جهان در حال کوچک‌تر شدن و کنش و واکنش بین ملت‌های وابسته به تمدن‌های مختلف در حال افزایش است. این افزایش فعل و انفعالات، هوشیاری تمدن و آگاهی به وجوه اختلاف بین تمدن‌ها و همچنین وجوه اشتراک درون هر تمدن را شدت می‌بخشد.

3. روندهای نوسازی اقتصادی و تحول اجتماعی در سراسر جهان انسان‌ها را از هویت دیرینه و بومی‌شان جدا می‌سازد. این روندها همچنین دولت - ملت‌ها را به مثابه یک منشأ هویت تضعیف می‌کند.

4. نقش دوگانه غرب، رشد آگاهی تمدنی را تقویت می‌کند. از یک سو غرب در اوج قدرت است و شاید به همین دلیل، پدیده بازگشت به اصل خویش در بین تمدن‌های غیر غربی نضج می‌گیرد.

5. کمتر می‌توان بر ویژگی‌ها و تفاوت‌های فرهنگی سرپوش گذاشت. از این رو، آنها دشوارتر از مسائل اقتصادی و سیاسی حل و فصل می‌شوند یا مورد مصالحه قرار می‌گیرند.

6. منطقه‌گرایی اقتصادی در حال رشد است.

7. خطوط گسل میان تمدن‌ها به عنوان نقاط بروز بحران و خونریزی، جانشین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد می‌شود.

برژینسکی در کتاب «خارج از کنترل» می‌گوید: هر چند جنگ سرد و تضاد ایدئولوژیکی میان شرق و غرب به پایان رسیده، اما امکان برخی درگیری‌های دیرینه بر سر قدرت همچنان وجود دارد و پرسش‌هایی را که مطرح خواهد شد، این گونه برمی‌شمارد:

چه قدرتی اروپا را کنترل خواهد کرد؟ آیا برای این منظور، ائتلافی میان دو سوی اقیانوس اطلس شامل ایالات متحده آمریکا و اروپای متحد به وجود خواهد آمد؟ تلاش بی‌وقفه در جهت بازیابی امپراتوری روسیه به کجا خواهد انجامید و چه تأثیری بر اروپای مرکزی و دیگر نقاط اروپا خواهد گذاشت؟ ژاپن و چین چگونه با یکدیگر ارتباط برقرار خواهند کرد؟ اگر نقش آمریکا در اروپا یا در خاور دور رو به کاهش رود آمریکا چگونه می‌تواند موقعیت خود را در خاورمیانه حفظ کند؟ برژینسکی پس از این‌که به بررسی وضعیت جهان پرداخته و آسیب‌های نگاه برتری‌جویانه غرب را مورد توجه قرار می‌دهد، راهکار خود را نیز این‌گونه ارائه می‌کند:

ایجاد روابط سه‌جانبه میان ثروتمندترین و دموکراتیک‌ترین کشورهای جهان در اروپا، آمریکا و آسیای شرقی (ژاپن) و مشارکت سازمان ملل متحد به‌عنوان نماینده معتبر سیاست‌های جهانی را راهکاری سودمند برمی‌گزیند؛ در حالی که هانتینگتون پس از دوران جنگ سرد، نظریه‌ای را مطرح می‌کند که بی‌تردید نشانه زیرکی و تیزهوشی اوست، زیرا مناسبات جهان پس از دوران جنگ سرد وارد فصلی دیگر شده و این نیازمند طرحی تازه برای فهم مناسبات جدید جهانی است. هانتینگتون این موضوع را به‌خوبی تشخیص داده و نظریه‌اش را با در نظر گرفتن شرایط جدید، پی‌ریزی می‌کند. وی با طرح موضوع «برخورد تمدن‌ها»، اهمیت فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را در دنیای کنونی برجسته می‌سازد و در قامت یک نظریه‌پرداز و پژوهشگر سیاسی، سطح مناسبات جهانی را از سیاست به فرهنگ تغییر می‌دهد. این مسئله، نکته‌ای بسیار مهم است که می‌تواند موضوع پژوهش‌های ژرف و کارآمد باشد.

در نگاهی دیگر نظریه هانتینگتون خواسته یا ناخواسته به هراس از دیگری دامن زد؛ به گونه‌ای که اگر می‌شد به بهبود وضعیت جهان پس از درگیری‌های دوران جنگ سرد امیدوار بود؛ چنین نگاهی به مناسبات جهانی که از نقص‌های



فراوانی نیز برخوردار است، بر پیچیدگی‌های موجود در روابط بین‌الملل افزود. به هر ترتیب، پس از 11 سپتامبر رفتارهای غیرعقلانی و دیگرستیزانه برخی تندروها و پاسخ‌های سنگین غرب و رشد نظامی‌گری به افزایش خشونت‌ها و فضای مه‌آلود در جهان انجامید و برخی سخنان نسنجیده نگرانی‌های تازه‌ای را پدید آورد و سوء تفاهم‌ها را تقویت کرد، چنانچه برژینسکی هم در کتاب «انتخاب؛ سلطه یا رهبری» به آن اشاره دارد. «بررسی رایانه‌ای سخنرانی‌های رئیس‌جمهور (جرج دبلیو بوش) پس از 11 سپتامبر تا اواسط فوریه 2003 یعنی دوره‌ای حدوداً 15 ماهه نشان می‌دهد که وی عبارت «مانوی؛ هر که با ما نیست بر ماست» - که در واقع لنین آن را ترویج کرده بود- یا مشابه آن را دست کم 99 بار به کار برده است. حالا مردم آمریکا فراخوانده می‌شدند تا از تمدن بشری و نه کمتر در مقابل خطر ویرانگر تروریسم جهانی دفاع کنند. این رسالت جدید، ناگزیر دموکراسی آمریکا را بیشتر در تنگنا قرار می‌داد و پیش از آن نیز به دلیل نقش هژمونیک جهانی آمریکا اساساً در تنگنا بود». (برژینسکی، 1386:256)

برژینسکی باور دارد جنگ علیه تروریسم، طرحی آمریکایی است و به این ترتیب، پیش‌بینی هانتینگتون در مورد «برخورد تمدن‌ها» می‌تواند پیش‌بینی ناگزیری (نوعی از پیش‌بینی که چون در انتظارش هستیم و طوری رفتار می‌کنیم که رخ خواهد داد، ناگزیر و حتمی است) خوانده شود. آنچه وی می‌گوید از اهمیت زیادی برخوردار است؛ زیرا در جهان سیاست، آنچه رخ می‌دهد جدا از اندیشه‌ها، طرح‌ها و دیدگاه‌هایی که کارگزاران و کارشناسان سیاسی ارائه می‌دهند، نمی‌تواند باشد و از این رو نقد و بررسی نظریه‌هایی مانند برخورد تمدن‌ها که با نقص‌های اساسی تلاش دارد یک چارچوب مفهومی برای تحلیل رخدادهای جهان پس از جنگ سرد ارائه دهد ضروری است و بی‌توجهی به آن می‌تواند مشکل‌آفرین باشد. (همان)

با نگاه به دو دیدگاه (برژینسکی و هانتینگتون) که همزمان مطرح شد، می‌توان

دریافت صف‌بندی‌های جهانی به شکل منظومه‌های شش‌گانه قدرت در اندیشه برژینسکی و صف‌بندی‌های تمدنی در اندیشه هانتینگتون تفاوت‌های اساسی با هم دارند. آنچه برژینسکی می‌گوید بیش از هر چیز از یک تحلیل اقتصادی و سیاسی برمی‌آید و به گفته خودش در پی راهکاری برای سامان بخشیدن به مناسبات جهانی است؛ اما آنچه هانتینگتون می‌گوید فراتر از این است و مرزهای جدیدی را به جای مرزهای شرقی - غربی ایجاد می‌کند. شاید هم چنین اندیشه‌ای ریشه در ذهن‌های مرزبندی شده دوران جنگ سرد داشته باشد که وی نیز پرورده آن دوران است.

ج) برژینسکی پس از 11 سپتامبر 2001

پس از حملات یازده سپتامبر سال 2001، برژینسکی آماج انتقادات کسانی قرار گرفت که پیش از این از تصمیمات وی در ایجاد و حمایت از شبکه مجاهدین افغانستان جانبداری می‌کردند. شماری از افراد این شبکه، طالبان و شمار دیگر القاعده را شکل دادند. او نیز با مطرح ساختن این که حمله اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان سبب رادیکالیزه شدن یک جامعه مسلمان نسبتاً باثبات شد، از خود دفاع کرد. با این حال، برژینسکی متهم به این بود که «با تقویت نیروهای افغان، اسباب حمله شوروی را به افغانستان فراهم آورد و پای ایشان را به «دام افغانستان» باز کرد.»

برخی او را به دلیل دوستی با «پل ولفویتز» و کتابی که در سال 1997 با عنوان «میز شطرنج بزرگ» منتشر کرد، نومه‌حافظه کار می‌دانستند. با این حال در سال 2004 کتاب «انتخاب» را به نگارش درآورد که در واقع شرح و بسط «میز شطرنج بزرگ» بود؛ اما در آن به شدت از سیاست خارجی جرج دبلیو بوش انتقاد کرد. همچنین وی از کتابش با عنوان «لابی اسرائیلی و سیاست خارجی آمریکا» دفاع کرد و به شدت با حمله آمریکا به عراق در سال 2003 مخالف بود. برژینسکی یکی از منتقدین جدی جنگ علیه تروریسم بود که دولت جرج دبلیو بوش آغاز



کرد. در واقع، او یکی از معدود متخصصان سیاست خارجی آمریکا بود که علیه حمله آمریکا به عراق در سال 2003 موضع‌گیری کرد. برژینسکی اگرچه یک دموکرات بود، دیدگاه‌هایش باعث می‌شد علیه زیاده‌خواهی نظام آمریکا به روایت او که در نهایت، منجر به نابرابری می‌شد، اعتراض کند. (لویز، 2017: 60)

برژینسکی در این سال‌ها و در مخالفت با حمله آمریکا به عراق پیش‌بینی کرده بود که آمریکایی که تصمیم بگیرد به تنهایی عمل کند، خودش را در مواجهه با هزینه‌ها و پیامدهای جنگ و ظهور و افزایش دشمنی خارجی، تنها خواهد یافت. او در کتاب دیگرش با عنوان «شانس دوم: سه رئیس‌جمهور و بحران‌های ابرقدرت آمریکا» که در سال 2007 منتشر شد، به ارزیابی پیامدهای جنگ عراق پرداخت و دولت‌های بوش پدر، کلinton و بوش پسر را برای بهره‌بردن از امکانات بالقوه فراهم شده برای رهبری آمریکا پس از فروپاشی دیوار برلین در سال 1989 نقد کرد. او به‌طور ویژه به اقدامات جورج بوش پرداخته و آنها را فاجعه بار خوانده است. (همان، 61)

برژینسکی و ژئوپلیتیک قدرت

گرچه نظریه‌پردازانی مانند کیسینجر توانستند زمینه‌های لازم را برای بهینه‌سازی قدرت راهبردی آمریکا در فضای رقابت‌های ژئوپلیتیکی به‌وجود آورند، اما ویژگی اصلی برژینسکی آن است که تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی را بر اساس اندیشه‌های ژئوپلیتیکی تفسیر می‌کرد. هنر منحصر به فرد برژینسکی را می‌توان بهره‌گیری از قواعد و منطق ژئوپلیتیکی برای منافع ملی، قدرت و انگاره‌های سیاست خارجی دانست. نگرش برژینسکی نیز مبتنی بر نشانه‌هایی از تحلیل فرایندهای راهبردی بر مبنای شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی و ضرورت‌های امنیتی بوده است. اندیشه قدرت و ژئوپلیتیک در الگوهای تحلیل برژینسکی وی را در زمره نظریه‌پردازان الهام بخش و مؤثر بر سیاست خارجی آمریکا قرار می‌دهد.



برژینسکی «ژئوپلیتیک تحول مبتنی بر قدرت و دگرگونی سیاسی» را عامل اساسی ایجاد ثبات و تعادل در نظام جهانی می‌داند. محور اصلی اندیشه راهبردی برژینسکی را «ژئوپلیتیک قدرت و تغییر» تشکیل می‌دهد. برژینسکی بر این اعتقاد بود که اگر نظم‌های سنتی طولانی گردد، با فرسایش بازیگران و منافع ملی آمریکا همراه خواهد شد. به همین دلیل تلاش کرد در کابینه کارتر از سازکارهایی برای کنترل محیط منطقه‌ای براساس نشانه‌های ژئوپلیتیکی استفاده کند. نقش برژینسکی زمانی آشکار شد که آمریکا ایده‌هایی از تغییر را در الگوی رفتاری شوروی برای گسترش حوزه نفوذ به سرزمین‌های جنوبی مشاهده کرد.

رویکرد برژینسکی درباره ناآرامی‌های منطقه‌ای در «تئوری قوس بحران» مشاهده می‌شود. این نظریه توانست بر ساختار نظامی و عملیاتی ایالات متحده در محیط منطقه‌ای تأثیراتی برجا بگذارد. سازماندهی نیروی واکنش سریع در حوزه خلیج فارس، دریای عمان و اقیانوس هند براساس رویکرد ژئوپلیتیکی برژینسکی انجام پذیرفت. نیروی واکنش سریعی که با الگوهای مربوط به «دکترین کارتر» هماهنگی داشته است. نیروی واکنش سریع در سال 1981 تبدیل به نیروی فرماندهی مرکزی موسوم به سنتکام گردید؛ نیرویی که از اوایل دهه 1980 نقش محوری در عملیات نظامی و منطقه‌ای آمریکا به جا گذاشته است. در سال 1981 نیروی فرماندهی مرکزی برای کنترل عملیاتی 17 کشور منطقه‌ای در غرب آسیا، جنوب آسیا، شمال آفریقا و شرق مدیترانه سازماندهی شد. چنین تحولی را می‌توان بخشی از سازکارهایی دانست که نقش‌یابی آمریکا در سال‌های پس از ناکارآمدی دکترین نیکسون را امکان‌پذیر می‌ساخت. (متقی، 1396: 65)

برژینسکی و آشوب‌های منطقه

برژینسکی در مصاحبه‌ای دیکتاتورهای عربستان سعودی و قطر را عامل حوادث سوریه اعلام می‌کند و می‌گوید: «حوادث سوریه با تحریک و تشویق دو رژیم



استبدادی معروف خاورمیانه یعنی قطر و عربستان سعودی آغاز و ناگهان اعلام شد که رئیس جمهوری سوریه باید برکنار شود.» وی در این مصاحبه با اقرار به کمک تسلیحاتی آمریکا به مخالفان سوری، این کار را باعث کاهش اعتبار آمریکا دانست. (2013, Brzezinski)

برژینسکی در مورد ائتلاف ضد داعش معتقد بود که کشورهای اسلامی از جمله ایران باید در این ائتلاف شرکت کنند: «کشورهای اسلامی باید بیشتر در این موضوع مشارکت داشته باشند. ترکیه، عربستان سعودی و مصر و در یک الگوی محدودتر ایران باید حضور داشته باشند. البته باید مراقب بود که این موضوع، مسئله جنگ شیعه و سنی را ایجاد نکند.» (2013, Brzezinski)

وی در صفحه تویترش بیان می‌دارد که ایجاد قدرت متوازن‌کننده سنی در منطقه خاورمیانه نیاز است؛ در حالی که کشورهای موجود مثل ترکیه، مصر و عربستان برای ایفای این نقش مناسب نیستند.

برژینسکی در مسئله تروریسم نیز با کیسینجر اختلاف داشت. کیسینجر معتقد بود برای مقابله با یک انقلاب افراطی شیعی، ما باید یک انقلاب افراطی سنی ایجاد کنیم. به همین دلیل او در سال‌های ابتدایی انقلاب، تئوری تروریسم را ابداع کرده بود. این ایده به سرعت توسط سازمان سیا در دستور کار قرار گرفت و با کمک عربستان و پاکستان، طالبان خلق شد. پیش از سال 1359، ما چیزی به نام طالبان نداشتیم. پس از آن القاعده را پدید آوردند و پس از آن، داعش و النصره را به راه انداختند. برژینسکی با این نظر مخالف بود و عقیده داشت ما نباید قدرت و امکانات خود را نادیده بگیریم و به عنوان اهرم از آن استفاده کنیم یا سراغ کارهایی که سازمان سیا و تروریسم می‌خواهند انجام دهند، برویم. او تروریسم را دستاویز خوبی برای آمریکا نمی‌دانست و این نقطه اختلافش با کیسینجر بود.

در زمانی که بوش پسر بر سر کار آمد و نئوکان‌ها قدرت را به دست گرفتند، برژینسکی معتقد به دخالت نظامی مستقیم بود. در حقیقت اگرچه باز هم

برژینسکی در پشت پرده قرار داشت، اما شاگردان دانشگاهی او مانند پل ولفویترز و کاندولیزاریس وارد هیئت حاکمه شده بودند. البته با وجود این که اکثر آنها تندرو بودند، باز هم به دو شاخه تقسیم می شدند؛ یک شاخه مانند خانم رایس معتقد بودند که باید ریشه فتنه را بزیم، یعنی به ایران حمله کنیم. در مقابل کسانی مانند خانم آلبرایت می گفتند بهتر است ابتدا شاخ و برگ ها را بزیم که این باعث می شود ایران خود به خود سقوط کند. لذا محاصره ایران از طریق شام و عربستان مورد بحث قرار گرفت و یقین داشتند اگر ما ایران را از همه طرف محاصره کنیم، کنترل آن راحت تر خواهد بود؛ اما این جریان در نهایت ناکام ماند و نه تنها در افغانستان موفقیتی کسب نکردند، بلکه در عراق هم شکست خوردند و در نتیجه زمینه نفوذ جمهوری اسلامی ایران بیشتر شد. (محمدی، 1396: 69)

برژینسکی و افول رهبری آمریکا در جهان

برژینسکی اعتقاد داشت نقش آمریکا در جهان در حال کاهش است. به نظر من، رهبریت استثنایی و موقعیت منحصربه فردی که ایالات متحده آمریکا در پایان جنگ جهانی دوم در دنیا داشت، در حال تغییر و رو به اتمام است. آمریکا دیگر به صورت کاملاً انحصاری، چیره و مسلط نیست و منحصراً در موقعیتی قرار ندارد که نظرات خود را به دیگران دیکته کند. از این رو، ما در حال ورود به مرحله ای به مراتب پیچیده تر در امور بین الملل هستیم و هر چه زودتر آن را تشخیص دهیم و هر چه زودتر در راستای تطابق خود با این واقعیت جدید تلاش کنیم، به ویژه میان آمریکا و چین و احتمالاً روسیه - اگر از تلاش برای مرعوب ساختن همسایگانش دست بردارد - برای جهان بهتر خواهد بود.

برژینسکی در مراسم رونمایی از «کتاب استراتژی و دولت داری زیگنیو برژینسکی» که چهار سال قبل توسط دوستان و دانشجویان سابق وی نوشته شده بود، حاضر شد و از کاهش شدید قدرت ایالات متحده آمریکا و اتمام دوره



استیلای این کشور بر نظام بین‌الملل خبر داد. وی در این خصوص یک گام فراتر نهاد و احتمال بازگشت به وضعیت سابق (دوران دوقطبی) را کاملاً بعید دانست. او در این مراسم که در دانشگاه جان هاپکینز برگزار شد، اشاره کرد: «مفهوم هژمونی جهانی، دیگر واژه‌ای مرده به شمار می‌آید و هژمونی نیز به پدیده‌ای دست‌نیافتنی تبدیل شده است. به نظر نمی‌رسد ایالات متحده آمریکا بار دیگر جایگاه خود را به‌عنوان یک نیروی مسلط جهانی به دست آورد. حداقل عمر هیچ یک از کسانی که در این سالن حضور دارند تا چنین روزی به طول نخواهد انجامید. به این ترتیب، مشاور سابق امنیت ملی آمریکا بر حقیقت شکست استیلای واشنگتن بر نظام بین‌الملل به‌عنوان بازیگری استثنایی صحنه گذاشته است.» (غفاری، 59:1396)

برژینسکی می‌نویسد یک آمریکای در حال افول، آمریکایی است که به بهانه منافع ملی یا برخی دلایل نظری، تمایل یا توانی برای حمایت از دولت‌هایی ندارد که پیش از این برایش ارزش مداخله داشتند. این وضع می‌تواند منجر به یک دوره طولانی بی‌سرانجام و پر آشوب از مرزبندی‌های قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای شود. دوره‌ای که هیچ برنده بزرگی نخواهد داشت؛ اما تعداد بازندگان آن زیاد است. (همان، 62)

برژینسکی در اثرش با عنوان «بینش استراتژیک: آمریکا و بحران‌های قدرت جهانی»، بار دیگر به ارزیابی جایگاه جهانی ایالات متحده می‌پردازد. وی در این کتاب بحث می‌کند که ادامه قدرت آمریکا در خارج برای حفظ ثبات جهانی بسیار حیاتی است؛ اما این امر، خود به توانایی کشور برای تقویت «جماع اجتماعی و ثبات دموکراتیک» در داخل بستگی دارد. او در ادامه می‌نویسد که رسیدن به این اهداف در گروی کاهش شکاف گسترده میان ثروتمندان و دیگر اقشار اجتماع، بازسازی نظام مالی آمریکا به گونه‌ای که دیگر دلالتان حریص وال‌استریت از آن بهره‌مند نشوند و در نهایت دادن پاسخ مناسب به تعصبات آب

و هواست. (لویز، 2017:62)

همچنین او در توئیتر خود در اظهارنظری بی سابقه معتقد است: «تهدیداتی که آمریکا با آن مواجه است، تنها در نتیجه بحران‌های جهانی نیست؛ بلکه حاکی از سیستم سیاسی ناکارآمد ما (آمریکا) است.»

برژینسکی و توافق هسته‌ای ایران (برجام)

برژینسکی قبل از توافق هسته‌ای در پاسخ به طرح ادعای تهدید هسته‌ای ایران، این موضوع را ساختگی خواند و گفت: «این فرضیه در آمریکا مطرح می‌شود که دولت ایران در مدت نه ماه به بمب هسته‌ای دست می‌یابد. به نظر من، طرح این صحبت‌ها بی‌معناست. این موضوعات در حالی مطرح می‌شوند که رژیم اسرائیل یک ارتش بسیار قوی و نیز حدوداً 150 تا 200 کلاهک هسته‌ای در اختیار دارد. به نظر، طرح ادعاهایی از این دست درباره ایران ساختگی و نامعتبر است.»

برژینسکی چند روز قبل از آغاز دور جدید مذاکرات هسته‌ای در تیر 1394 در توئیتی گفت: «در حالی که خاورمیانه هر روز پر آشوب‌تر می‌شود، عاقلانه‌تر این است که ثبات را بیشتر کنیم نه کمتر. توافق با ایران بهتر از عدم توافق است.» وی در همین مصاحبه در مورد ایران افزود: «من اعتقاد دارم ایران کشوری اصیل، خودکفا و بازیگری جدی در منطقه است. در ایران، انسجام واقعی وجود دارد؛ مسئله‌ای که شما در دیگر کشورهای منطقه نمی‌بینید. ایران کشوری است با هویت معتبر و با دولتی مستحکم که شاید بتوان گفت مصر کمی شبیه آن است.» (2014, Brzezinski)

برژینسکی در مصاحبه با اشیپگل آنلاین از تهران درخواست کرد: «ایرانیان باید تصمیم بگیرند که آیا می‌خواهند به‌طور فعال و سازنده به جامعه بین‌المللی کمک کنند؟ اگر توافقی به دست آید و ایران به توسعه خود ادامه دهد، این کشور می‌تواند منبع و عامل ثبات در منطقه باشد.» وی همچنین می‌افزاید: «امیدوار است



در تهران، عقل سلیم حکم فرما شود.» (برژینسکی، 2015) برژینسکی در مصاحبه‌ای که بعد از توافق هسته‌ای ایران و گروه 5+1 انجام داد، از این توافق حمایت کرد و رد آن توسط کنگره را دارای عواقب خطرناکی دانست. وی این توافق را یک توافق خوب نامید و گزینه جایگزین آن یعنی حاصل نشدن توافق را بسیار بدتر دانست. برژینسکی در این مصاحبه تأکید کرد: «در صورتی که توافق هسته‌ای به دست آمده با ایران شکست بخورد، ما با شرایط دشواری روبرو خواهیم شد که تا کنون مثل آن را ندیده‌ایم.» (2015, Brzezinski)

در آخرین اظهارنظر (پیش از مرگ)، برژینسکی معتقد بود که آمریکا توانایی پرداخت هزینه هرگونه واکنش ایران در برابر حمله احتمالی این کشور به تأسیسات هسته‌ای ایران را نخواهد داشت و چنین اقدامی می‌تواند اسرائیل را نیز در معرض خطر قرار دهد.

برژینسکی و ریاست جمهوری اوباما

در آگوست سال 2007، برژینسکی از باراک اوباما، کاندیدای دموکرات ریاست جمهوری حمایت کرد. وی در این باره می‌گوید: «اوباما وجهه جدید چالش و لزوم اتخاذ رویکردی جدید را درک و تعریف جدیدی از نقش آمریکا در جهان ارائه کرد.» همچنین گفت: «آنچه اوباما را برای من جذاب می‌کند این است که او فهمیده است ما اکنون در جهانی بسیار متفاوت زندگی می‌کنیم؛ جایی که باید با طیف وسیع و متنوعی از فرهنگ‌ها و مردم مختلف ارتباط برقرار کنیم.» در سپتامبر 2007، اوباما در خلال سخنرانی در مورد جنگ عراق، از برژینسکی به عنوان یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان آمریکا یاد کرد؛ اما برخی از مفسرین حامی اسرائیل، انتقادات او را از لابی اسرائیل در آمریکا زیر سؤال بردند. در سپتامبر 2009، برژینسکی در مصاحبه‌ای با دیلی بیست (The Daily Beast) در پاسخ به این سؤال که رئیس جمهور اوباما در برابر حمله هوایی احتمالی اسرائیل

به ایران تا چه حد باید مقاومت کند، گفت: «ما به هیچ وجه کودکانی صغیر و ناتوان نیستیم. آنها (اسرائیلی‌ها) برای انجام این اقدام باید در گستره هوایی ما در عراق پرواز کنند. آیا قرار است ما دست روی دست بگذاریم، هیچ کاری نکنیم و فقط نظاره‌گر باشیم؟» برخی از مفسرین حامی اسرائیل، این اظهارات را مبنی بر آن دانستند که آمریکا برای جلوگیری از حمله به ایران جت‌های اسرائیلی را سرنگون خواهد کرد.

برژینسکی و ریاست‌جمهوری ترامپ

برژینسکی در مصاحبه‌ای در مورد ترامپ می‌گوید: «دونالد ترامپ باید مثل یک رئیس‌جمهور عمل کند و دست از برخوردهای نمایشی و سخنان تند سیاسی خویش بردارد. در حال حاضر او اصلاً مانند یک رئیس‌جمهوری واقعی عمل نمی‌کند؛ ضمن اینکه ایالات متحده را حتی بدون یک رئیس‌جمهور هم می‌توان اداره کرد.»

او در مقاله‌ای در پایگاه «فایننشیل تایمز» توصیه می‌کند که آمریکا راهبرد همکاری با روسیه را در دستور کار قرار دهد؛ زیرا این کار در نهایت، هدف آمریکا مبنی بر بهبود ارتباط با چین را به دنبال خواهد داشت. (Ford, 2016)

برژینسکی در نهم آوریل 2017 در یکی از آخرین مصاحبه‌هایش با پایگاه اینترنتی گزاتای روسیه در توصیه به دونالد ترامپ گفت: اتحاد سه کشور آمریکا، روسیه و چین به سود هر سه کشور است. وی معتقد بود اگر آمریکا و چین با یکدیگر همراهی کنند روسیه چاره‌ای جز پیوستن به این اتحاد را نخواهد داشت. از دید این نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل چنین اتحادی در وهله اول به سود ایالات متحده آمریکا خواهد بود. در نگاهی دیگر می‌توان ادعا کرد که برژینسکی به‌عنوان یک رئالیست تمام‌عیار در مواجهه با تحولات نظام بین‌الملل عملاً نسخه‌ای ایده‌آلیستی تجویز کرده است. این در حالی است که دونالد ترامپ در دیدارهای مکرری که با هنری کیسینجر داشته، نزدیکی به روسیه با هدف مهار



چین را پذیرفته است. (غفاری، 58:1396)

برژینسکی در آغازین روزهای ریاست جمهوری ترامپ در توفیتی از سیاست خارجه آمریکا در دوران ترامپ ابراز نگرانی کرده بود. وی پس از بازنشستگی از سیاست به دانشگاه جانز هاپکینز رفت و تا پایان عمر به تدریس سیاست خارجی در این دانشگاه پرداخت.

نتیجه گیری

زیگنیو برژینسکی، نظریه پرداز و طراح سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا طی سالیان طولانی، اگر چه اصلیت آمریکایی نداشت، اما توانست با رقبای قدری چون هنری کیسینجر و ... به رقابت پردازد و با ارائه دیدگاههای گاه تند خود، به موقعیت‌های ویژه‌ای در حاکمیت آمریکا دست یابد. موفقیت‌های برژینسکی در جایگاه نظریه پرداز در حاکمیت آمریکا بیشتر مبتنی بر قدرت طلبی و تکیه بر ساخت قدرت در ایالات متحده قابل تعریف و تفسیر است.

برژینسکی با توجه به ویژگی‌های شخصیتی و اندیشه‌ای از طریق نوشتن کتب، مقالات، مصاحبه‌ها، حضور در رسانه‌های تصویری و موقعیت‌های حکومتی شش دولت پس از جیمی کارتر را تجربه کرده و در تصمیم‌سازی در حوزه سیاست خارجی به آنها مشاوره داده و در هدایت آنها نقش‌آفرینی کرده است. اگرچه او با حمله آمریکا به عراق در سال 2003 به بهانه مبارزه با تروریسم مخالفت کرد در حوزه‌هایی مانند افغانستان، شوروی و انقلاب اسلامی ایران موضع خصمانه‌ای اتخاذ کرد و دولت‌های مختلف ایالات متحده را به برخورد سخت در این میادین تشویق، ترغیب و تحریک نمود. تیپولوژی شخصیتی، اندیشه‌ای و موضع‌گیری‌های برژینسکی، با وجودی که در زمره دموکرات‌ها قرار داشت، وی را در دسته تندروها و اصطلاحاً «بازهای دموکرات» قرار داده بود. یکی از موفقیت‌هایی که موجب اوج گرفتن برژینسکی شد، ضدیت با

شوروی و تلاش برای مبارزه بی‌امان با آن نظام بود که سرانجام با فروپاشی کمونیسم، موقعیت برژینسکی تحکیم گردید؛ اما بزرگ‌ترین نقطه‌ضعف و عدم موفقیت وی نیز موضع‌گیری ناشیانه و خصمانه علیه انقلاب اسلامی ایران و تلاش مجدانه در سرکوبی و سرنگونی آن بود که تا پایان عمر نیز هرگز نتوانست زوال آن را مشاهده کند.

بنابراین میراثی که از برژینسکی برای جهان و بشریت بر جای مانده تروریسمی است که منشأ آن همان افغانستانی است که پس از حمله شوروی به آن، بذر تشکیل و فعالیت گروه‌های تندرو اسلامی را برژینسکی در آن سرزمین کاشت، تا هم بر رفتار شوروی کمونیستی غلبه نماید و هم بتواند انقلاب اسلامی ایران را در مرزهای خودش مهار کند؛ به گونه‌ای که جهان و بشریت همچنان تاوان بی‌خردی، قدرت‌طلبی، نگرش‌ها و مشاوره‌های جاه‌طلبانه او را امروزه در مبارزه با تروریسم می‌پردازند.



منابع و مآخذ

منابع فارسی

- اشراقی، محمود (1362)، توطئه در ایران، تهران: هفته.
- برژینسکی، زیبگنیو (1372)، خارج از کنترل، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، تهران: اطلاعات.
- برژینسکی، زیبگنیو (1387)، فرصتی دوباره، ترجمه حسن عبدی و سینا مالکی، تهران: صمدیه.
- برژینسکی، زیبگنیو (1386)، انتخاب؛ سلطه یا رهبری، ترجمه امیرحسین نوروزی، تهران: نشر نی.
- برژینسکی، زیبگنیو (2015)، مذاکرات هسته‌ای با ایران: اوپاما برای میراث خود می‌جنگد، شماره 110009، سباستیان فیشر و سورین وایلاند، ترجمه: عطیه خرم، اشیگل آلمان.
- دانیل لوئیز (2017)، زیبگ قدرت‌طلب: مردی که همواره می‌خواست در کانون توجه باشد، نیویورک تایمز، ترجمه ندا شاهنوری، عصراندیشه، شماره 14: 62.
- غفاری، حنیف (1396)، سه‌گانه‌ای درباره آقای استراتژیست، عصراندیشه، شماره 14.
- هادیان، ناصر (1396)، جای خالی یک برژینسکی در دولت ترامپ، عصراندیشه، شماره 14: 63.
- محمدی، منوچهر (1396)، فراز و فرود یک عقل منفصل، عصراندیشه، شماره 14: 69.
- متقی، ابراهیم (1396)، برژینسکی و ژئوپلیتیک قدرت در راهبرد بازهای سیاست خارجی آمریکا، عصراندیشه، شماره 14: 65.

منابع لاتین

- James Doubek(2017) Foreign Policy Thinker Zbigniew Brzezinski Dies At 89: <http://www.npr.org/sections/thetwo-way/2017/05/27/530323907/>
- Darius Shahtahmasebi(2017) The Real Story of Zbigniew Brzezinski That the Media Isn't Telling: <http://theantimedia.org/real-story-zbigniew-brzezinski/>
- Glen Ford(2016) Obama and Clinton Created ISIS – Too Bad Trump Can't Explain How It Happened: https://blackagendareport.com/obama_clinton_created_isis
- Zbigniew Brzezinski(2014) A Time of Unprecedented Instability?: <http://foreignpolicy.com/2014/07/21/a-time-of-unprecedented-instability/>
- Zbigniew Brzezinski(2015) Alternative to Iran deal 'a policy of self-destruction': <http://www.msnbc.com/msnbc/zbigniew-brzezinski-alternative-iran-deal-policy-self-destruction>
- Zbigniew Brzezinski(2013) Brzezinski on the Syria Crisis: <http://nationalinterest.org/commentary/brzezinski-the-syria-crisis-8636>
- JAMES FALLOWS(2017) An active, impatient man who evolved a steady, long-term view: <https://www.theatlantic.com/politics/archive/2017/05/zbigniew-brzezinski/528405/>

